

خانم "سرور" طراح و سازنده‌ی این عکس نوشه‌ها هستند، از آشنایی ایشان با برنامه‌ی گنج حضور بیش از شش سال می‌گذرد و با طراحی عکس نوشه‌ها از اپیات و متن‌های برگزیده‌ی هر برنامه سعی می‌کنند به نحوی قانون جبران را درباره‌ی گنج حضور و آموزش‌هایی که دریافت داشته‌اند رعایت کنند.

کہ تو آن ہوئی و باقی ہوش پوش

خوبیش را کم ملن، پاوہ مکوش

مولانا

عکس نوشته‌ی اپیات  
و متن‌های برگزیده از  
برنامه‌ی گنج حضور  
شماره‌ی ۷۵۷

برنامه شماره ۷۵۷ گنج حضور

اجرا : پرویز شهبازی

تاریخ اجرا :

۱ آوریل ۲۰۱۹ - ۱۳۹۸ فروردین

کوش دار اکنون که عاشق می‌رسد  
بسته عشق، او را به حبِّ منْ مَسَد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۱۵

برنامه شماره ۷۵۷



آمدہام که تا به خود گوشکشان کشائمت  
بی دل و بی خودت کنم، در دل و جان نشائمت

آمدہام بھارِ خوش، پیشِ تو ای درختِ گُل  
تا که کنار گیرمت، خوش خوش و می فشائمت

آمدہام که تا تو را، جلوه دهم در این سرا  
همچو دعای عاشقان، فوقِ فَلَک رسائمت

آمدہام که بوسه‌ای، از صَنَمی ربوده‌ای  
بازبده به خوش دلی خواجه که واستانمت

گُل چه بُود که گُل تویی، ناطقِ امِرِ قُل تویی  
گَر دگری نداندَت، چون تو منی، بدانمت

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۲

**گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۷۵۷**

جان و روانِ من تویی، فاتحه‌خوانِ من تویی  
فاتحه شو تو یک‌سری تا که به دل بخوانَمت

صیدِ منی شکارِ من، گرچه ز دام جَسته‌ای  
جانبِ دام باز رو، وَر نَروی برائَمت

شیر بگفت مَر مرا، نادره آهُوی برو  
در پِی من چه می‌دوی تیز، که برد رائَمت

زخم پذیر و پیش رو، چون سپر شجاعتی  
گوش به غیر زِه مده تا چو کمان خمائَمت

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۲

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۷۵۷

از حَدِ خاک تا بشر، چند هزار منزلست  
شهر به شهر بُردمت، بر سَرِ رَه نمائمت

هیچ مگو و کف مکن، سَر مگشای دیگ را  
نیک بجوش و صبر کن، زان که همی پزانمت

نی که تو شیرزاده‌ای، در تن آهویی نهان  
من ز حجاب آهویی، یک رهه بگذرانمت

گوی منی و می دَوی در چوگانِ حُکمِ من  
در پِی تو همی دوم گرچه که می دوانمت

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

آمدہام کہ تا بہ خود  
گوشکشان کشانمت

بی دل و بی خودت کنم، در دل  
و جان نشانمت

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۲

گنج حضور، پرویز شهبازی ، برنامہ ۷۵۷

آمدہام بھارِ خوش، پیشِ تو ای  
درختِ گل  
تا کہ کنار گیرمت، خوش خوش و  
می فشانَمت

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۷۵۷

آمدِ ام که تاتورا، جلوه دهم در این سَرا  
هم چو دعای عاشقان، فوقِ فَلَك و سَامَت

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۲

گنج حضور، پرویز شهباذی، برنامه ۷۵۷

آمدہام کہ بوسہ ای، از صنّمی  
ربودہ ای  
بازبدہ بہ خوش دلی خواجہ کہ  
واستانَمت

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۷۵۷



گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۷۵۷

گل چه بُود که گل تویی، ناطقِ امِر قُل تویی  
گر دگری ندانَدَت، چون تو منی، بدانَمَت

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۲



جان و روان من تویی، فاتحه‌خوان من تویی  
فاتحه شو تو یکسری تا که به دل بخواهتم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

صیدِ منی شکار من، گرچه ز دام  
جسته‌ای  
جانبِ دام باز رو، وَر نروی  
برانَمَت



مولوی، دیوان شمس ، غزل ۳۲۲

گنج حضور، پرویز شهریازی  
 برنامه ۷۵۷

شیر بگفت مَرْ مرا، نادره آهوی

برو

در پِی من چه می‌دُوی تیز، که

برد رانَمَت

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۲

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

زخم پذیر و پیش رو، چون سپر

شجاعتی

گوش به غیر زه مده تا چو کمان

خمامَمت

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۲

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۷۵۷

از حَدِ خاک تا بشر، چند هزار  
منزلست

شهر به شهر بُرَدَّمَت، بر سَرِ رَه  
نما نَمَت

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

بیچ مکو و کف مکن، سرگمشاںی دیک را  
نیک بجوش و صبر کن، زان که همی پرانست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۲

کنج حضور، پروین شهبازی، برنامہ ۷۵۷

نی که تو شیرزاده‌ای، در تن آهویی  
نهان

من ز حجابِ آهویی، یک رَهه  
بگذرانَمَت

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۲

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۷۵۷

گوی منی و می‌ذوی در چوگان  
حکم من  
در پی تو همی‌ذوم، گرچه که  
می‌دانست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۲



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

تا کنی مر غیر را خبر و سَنی  
خویش را بد خو و خالی می‌کنی

متصل چون شد دلت با آن عدن  
هین بگو مهراس از خالی شدن

امر قُل زین آمدش کی راستین  
کم نخواهد شد بگو دریاست این

انصِتوا یعنی که آبَت را به لاغ  
هین تلف کم کن که لب خشک است باعَ

حَبْر: دانشمند

سَنی: رفیع و بلند مرتبه

عَدَن: عالم قدس و جهان حقیقت

انصِتوا: خاموش باشد

لاعَ: هزل، شوخی، بیهوده،

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

مولوی، مثلوی، دفتر پنجم، ابیات ۳۱۹۶ الی ۳۱۹۹

تا کنی مر غیر را حبر و سنی  
خویش را بد خو و خالی می کنی

مولوی ، مشنوی، دفتر پنجم ، بیت ۳۱۹۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

عَدَنْ رِحْمَى

مُتَّصِلٌ چون شد دلت با آن عَدَنْ  
هَيْنَ بَگُو مهراس از خالی شدن

عَدَنْ: عالَم قدس و جهان حقيقة

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۷

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۷۵۷

امر قُل زین آمدش کی راستین  
کم نخواهد شد بگو دریاست این

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

انِصِتوا یعنی که آپت را به لاغ  
هین تلف کم کن که لب خشک است باع

انِصِتوا: خاموش باشید

لاغ: بیهوده، هزل، شوخي

مولوى، مثنوى، دفتر پنجم، بيت ۳۱۹۹

گنج حضور، پرويز شهبازى، برنامه ۷۵۷

پیش بینا، شد خموشی نفع  
تو

بهر این آمد خطابِ آنستوا

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

انبیا گفتند در دل علتی است  
که از آن در حق شناسی آفته است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۷۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

دم او جان دهدت رو ز نفخت بپذیر  
کار او گُن فیکون است نه موقوف  
عِلل

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۴۴

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۷۵۷

لِيْكَ تُو إِشْتَابَ كَمْ كَنْ صَبَرَ كَنْ  
گَرَچَه فَرْمَودَسْتَ كَه : "الإِنْسَانُ عَجُولٌ"

رَبَّنَا أَفْرَغَ عَلَيْنَا صَبَرَنَا  
لَا تُزِيلَ أَقْدَامَنَا فِي ذَالْوَحُولِ

"پروردگارا ، برمایشکیابی ببار ، خدایا گامهای ما را در این زمین گلنای ملغزان"

مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره ۱۷

گنج حضور، پرویز شهر بازی  
 برنامه ۷۵۷

تصوّرهای روحانی، خوشی بی‌پشیمانی  
ز رزم و بزم پنهانی ز سر سر آو آخفی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۴

کنج حضور، پرویز شهبازی، برگامه ۷۵۷

# پیش چوگانهای حکم گُن فکان می دویم اندر مکان و لامکان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

آه از آن روزی که صِدقِ صادقان  
باز خواهد از تو ، سنگِ امتحان

آخر از استاد باقی را پرس  
این حریصان جمله کورانند و خرس

جمله جُستی ، باز ماندی از همه  
صید گرگانند این ابله رمه

صورتی بشنیده گشتی تَرجمان  
بی خبر از گفت خود چون طوطیان

خُرس: جمع آخرس به معنی لال

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۴۲۶ الی ۱۴۲۹

گنج حضور، پرویز تنه باز، برنامه ۷۵۷

آه از آن روزی که صدقِ صادقان  
باز خواهد از تو، سنگِ امتحان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

آخر از استاد باقی را بپرس  
این حریصان جمله کورانند و خرس

جمله جستی، باز ماندی از همه  
صید گرگانند این ابله رمه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۷ - ۱۴۲۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

صورتی پسیده کشی تر حمان

بی خراز کفت خود حون طوطیان

مولوی، مشوی، دفتر سیمجم، میت ۱۴۲۹

کنگ حضور، پروز شہزادی، برنامہ ۷۵۷

يا چو مستغرق شدي در عشق خر  
آن کدو پنهان بماندت از نظر ؟

ظاهر صنعت بدیدی ز اوستاد  
اوستادی برگرفتی شادِ شاد ؟

ای بسا زَرّاق گول بی وُقوف  
از رهِ مردان ندیده غیرِ صوف

ای بسا شوخان ز اندک احتراف  
از شهان ناموخته جز گفت و لاف

هر یکی در کف عصا ، که موسی ام  
می دمد بر ابلهان که : عیسی ام

مولوی، مشوی، دفتر پنجم، آبیات ۱۴۲۱ الی ۱۴۲۵

زرّاق: بسیار حیله‌گر و مُزور

Sof: لباس پشمینه صوفیان

گنج حضور، پرویز شهباذی، برنامه ۷۵۷

احتراف: پیشه‌وری، صاحب حرفة شدن

شوخ: گستاخ

یا چو مستغرق شدی در عشق خر  
آن کدو پنهان بماندت از نظر ؟

ظاهر صنعت بدیدی ز اوستاد  
اوستادی برگرفتی شادِ شاد ؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲ - ۱۴۳

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۷۵۷

ای بساز راقِ گول بی وُقوف  
از رو مردان ندیده غیرِ صوف

ای بسا شو خان ز اندک احتراف  
از شهان نامو خته جز گفت و لاف

هر یکی در کف عصا، که موسی ام  
می دمد بر ابلهان که : عیسی ام

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۴۲۵ الی ۱۴۲۳



گنج  
حضور  
پرویز  
شهر بازی  
برنامه  
۷۵۷

حزم سوء الظن گفته است آن رسول  
هر قدم را دام می دان ای فضول

### حزم :

هر فرد باید ابتدا به من ذهنی خویش گمانِ بد  
داشته باشد و دیگران را رها کند، این معادل  
دوراندیشی است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

ای خُنک آن کو ، نکوکاری گرفت  
زور را بگذاشت ، او زاری گرفت

گر قضا پوشد سیه همچون شب  
هم قضا دست بگیرد عاقبت

گر قضا صدبار قصد جان کند  
هم قضا جانت دهد ، درمان کند

این قضا صدبار اگر راهت زند  
بر فراز چرخ ، خرگاهت زند

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ایات ۱۲۵۷ الی ۱۲۶۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

او خنک آن کو، نکوکاری گرفت  
زور را بگذاشت، او زاری گرفت

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۷

گنج حضور، پروین شهبازی، برق نامه ۷۰۷

گر قضا پوشد سیه همچون شبّت  
هم قضا دستت بگیرد عاقبت

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۸

گنج حضور، پرویزشهر بازی، برنامه ۷۵۷

گر قضا صدبار قصد جان کند  
هم قضا جانت دهد ، درمان کند

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

اين قضا صدبار اگر راهت زند

بر فراز چرخ، هرگاه هت زند

مولوی، شوی، دفتر اول، سیت ۱۲۶۰

کنج حضور، پروز شهابی، برنامه ۷۵۷

# گلستانه، پروردش، شهربازی، بزم‌آمده

دیده‌ی ما که بسی علت در اوست  
رو فنا کن دیدِ خود در دید دوست

دید ما را دید او نعم العوض  
یابی اnder دید او کل غرض

طفل تا گیرا و تا پویا نبود  
مرکبیش جز گردن بابا نبود

چون فضولی گشت و دست و پا نمود  
در عنا افتاد و در کور و کبد

جانهای خلق پیش از دست و پا  
می‌پریدند از وفا اnder صفا

چون به امرِ اهیطو بندی شدند  
حبسِ خشم حرص خرسندی شدند

ما عیال حضرتیم و شیرخواه  
گفت : الْخَلْقُ عَيَالٌ لِلَّٰهِ

آنکه او از آسمان باران دهد  
هم تواند کو ز رحمت نان دهد

دیده‌ی ماکه بسی جلت در اوست  
روفا کن دید خود در دید دوست

مولوی، شوی، فقر اول، میت ۹۲۱

گنج حضور، پروز شهبازی، برنامه ۷۵۷

دید ما را دید او نِعْمَ العِوَض  
یابی اندر دید او کل غَرَض

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۲

گنج حضور، پروز شهبازی، برنامه ۷۵۷



طفل تا گیرا و تا پویا نبود  
 مركبش جز گردن بابا نبود

چون فضولی گشت و دست و پا نمود  
 در عنا افتاد و در کور و کبود

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۳ - ۹۲۴

عناء: رنج ، سختی

کور و کبود: دید من ذهنی و آسیب‌های ناشی از آن

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۷۵۷

جانهای خلق پیش از دست و پا  
می‌پریدند از وفا اندر صفا

چون به امرِ اهیطو بندی شدند  
حبسِ خشم چرخد خرسندی شدند

ما عیال حضرتیم و شیرخواه  
گفت : الْخَلْقُ عِبَالٌ لِّلَّهِ

اهیطو : فرود آید

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۹۲۵ الی ۹۲۷

گنج حضور ، پرویز شهر بازی ، برنامه ۷۵۷

آنکه او از آسمان باران دهد  
هم تواند کوز رحمت نان دهد

مولوی، مشنونی، دفتر اول، بیت ۹۲۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

گر شود مات اندر این آن بُوالعلا  
آن نباشد مات ، باشد ابتلا

گنج حضور

یک بلا از صد بلاش و آخر داد  
یک هبوطتش بر معارج ها بردا

پرویز شهبازی

خام شوخی که رهانیدش مدام  
از خمار صد هزاران زشت خام

برنامه ۷۵۷

عاقبت او پخته و استاد شد  
جست از رِقْ جهان و آزاد شد

از شراب لايزالی گشت مست  
شد مُمَيّز ، از خلایق باز رست

ز اعتقاد سُست پُر تقلیدشان  
وز خیال دیده بی دیدشان

ای عجب چه فن زند ادراکشان  
پیش جَز و مَذ بحر بی نشان ؟

بُوالعلا: انسان بزرگ، صاحب بزرگی

ابتلا: امتحان

هبوط: فرود آمدن

مُدام: شراب

مُمَيّز: تشخیص حق از باطل

رق: بندگی

مولوی، مثنوی، دفترششم ، اپیات ۲۷۶۴ الی ۲۷۶۸

گر شود مات اندر این آن بُوالعلا  
آن نباشد مات ، باشد ابتلا

بُوالعلا: انسان بزرگ، صاحب بزرگی

إبتلا: امتحان

مولوی. مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۶۴

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه

۷۵۷

یک بلا از صد بلاش واخَرد  
یک هُبوطتش بر معاجها بَرَد

هُبوط: فرود آمدن

معاج: بالا رفتن

مولوی، مثنوی، دفتر ششم بیت ۲۷۶۵

گنج حضور، پرویز شبازی، برنامه ۷۵۷

خامِ شوخي که رهانيدش مُدام  
از خمارِ صد هزاران زشتِ خام

شوخ : گستاخ  
مُدام: شراب

مولوي، مشنوي، دفترششم، بيت ۲۷۶۶

گنج حضور، پرويز شعبابازی، برنامه ۷۵۷

عاقبت او پخته و استاد شد  
جست از رق جهان و آزاد شد

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۶۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

از شراب لایزالی گشت مست  
شد مُمَيّز، از خلائق باز رست

مُمَيّز : تشخیص حق از باطل

مولوی، مثنوی، دفترششم، بیت ۲۷۶۸

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

ز اعتقادِ سُست پُر تقلیدشان  
وز خیال دیده بیدیدشان

ای عجب چه فن زندِ ادراکشان  
پیش جزر و مَدِ بحرِ بی‌نشان ؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۶۹ - ۲۷۷۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

گوش دار اکنون که عاشق می‌رسد  
بسته عشق، او را به حَبل مِن مَسَد

چون بُدید او چهره‌ی صَدرِ جهان  
گوییا پریدش از تن، مرغِ جان

همچو چوبِ خشک افتاد آن تَنش  
سرد شد از فرقِ جان تا ناخنش

هرچه کردند از بخور و از گلاب  
نه بجنبید و نه آمد در خطاب

شاه چون دید آن مزعفر روی او  
پس فرود آمد ز مَركب، سوی او  
مُزعفر: زرد، زعفرانی

مولوی، مثنوی، دفترسوم، ایات ۱۵۱۹ الی ۱۶۱۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

# گوش دار آکنون کہ عاشق می رسل بستہ عشق، اور ابہ حَبْلِ مِنْ مَسَد

مولوی، مشنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۱۵

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامہ ۷۵۷

چون بدید او چهره‌ی صدر جهان  
گوییا پریدش از تن ، مرغ جان

همچو چوب خشک افتاد آن نش  
سرد شد از فرق جان تا ناخن

مولوی، مثنوی، دفترسوم، بیت ۴۶۱۶ - ۴۶۱۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

هرچه کردند از بُخورو و از گلاب  
نه بجنبید و نه آمد در خطاب

شاه چون دید آن مُزعفر روی او  
پس فرود آمد ز مرکب، سوی او

مولوی، مشنوی، دفترسوم، بیت ۴۶۱۸ - ۴۶۱۹

مُزعفر: زرد زعفرانی

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

گفت : عاشق دوست می جوید به تفت  
چون که معشوق آمد، آن عاشق برفت

عاشق حَقّی وْ حَقْ آن است کو  
چون بیاید ، نبُود از تو تای مو

صد چو تو فانی سنت پیش آن نظر  
عاشقی بر نفی خود خواجه مگر ؟

سایه‌یی و عاشقی بر آفتاب  
شمس آید ، سایه لا گردد شتاب

مولوی، مثنوی، دفترسوم، ابیات ۴۶۲۰ الی ۴۶۲۳

گنج حضور، پرویز شهباذی، برنامه ۷۵۷



گفت: عاشقِ دوست می‌جوید به تفت  
چون که معشوق آمد، آن عاشق برفت

مولوی، مثنوی دفتر سوم، بیت ۴۶۲۰

گنج حضور، پرویز شهر بازی، برنامه ۷۵۷

عاشق حَقٌّ وَ حَقٌّ آن است کو  
چون بیاپید ، نَبَوَد از تو تای مو

مولوی، مثنوی، دفترسوم، بیت ۴۶۲۱

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۷۵۷

صدحو تو فانی سنت پیش آن نظر  
عاصی بر نصی خود خواهه مکر؟

مولوی، شوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۲۲

کنگ حضور، پروز شہزادی، برنامہ ۷۵۷

سایه‌یی و عاشقی بر آفتاب  
شمس آید، سایه لا گردد شتاب

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۲۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

صبر کردن جان تسپیحات توست  
صبر کن ، کان است تسپیح دُرُست

هیچ تسپیحی ندارد آن درج  
صبر کن الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَج  
هیچ عبادتی بالاتر از صبر نیست و صبر کلید  
رستگاری است.

مولوی مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۵ - ۳۱۴۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

تو ز قرآن باز خوان تفسیر بیت  
گفت ایزد: ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ

گر بپرانیم تیر آن نه ز ماست  
ما کمان و تیر اندازش خداست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵ - ۱۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

بگرفت دُمِ مار را یک خار پشت اندَر دهن  
سر در کشید و گرد شد مانند گویی آن دَغا

آن مار ابله خویش را بر خار می زد دم به دم  
سوراخ سوراخ آمد از خود را زدن بر خارها

بی صبر بود و بی حِیل خود را بکشت او از عجل  
گر صبر کردی یک زمان رسَتی از او آن بدلقا

بر خار پشت هر بلا خود را مزن تو هم ، هلا !  
ساکن نشین ، وین ورد خوان : " جاءَ القضا ضاق الفضا "

فرمود رب العالمین: با صابرانِم همنشین  
ای همنشین صابران "أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبَرَنَا"

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵

دغا: فریب کار

حِیل: جمع حیله در اینجا به معنی تدبیر

عَجله: عجله

لَهْجَ حضور، پرویز شهباز، برنامه ۷۵۷

بگرفت دُمِ مار را یک خارپشت اnder دهن  
سر درکشید و گرد شد مانند گویی آن دغا

دغا : فریبکار

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۷۵۷

آن مار ابله خویش را بر خار می‌زد دمبهدم  
سوراخ سوراخ آمد از خود را زدن بر خارها

بی صبر بود و بی‌حیل خود را بکشت او از عجل  
گر صبر کردی یک زمان رسنی از او آن بدلقا

عَجل: عجله

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷



بر خارپشت هر بلا خود را مزن تو هم ، هلا !  
ساکن نشین ، وین ِورد خوان : " جاءَالقَضَا ضاقَالفَضا "

قضا: قانون الھی

جاءَالقَضَا ضاقَ الْفَضا :

وقتی قضا می آید فضا تنگ می شود ،

وقتی اتفاق بد می افتاد من ذهنی

خودش را جمع می کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

فرمود رَبَ العالمين: با صابرانم

همشین

ای همشین صابران "آفرغ علینا  
صبرنا"

آفرغ علینا صبرنا: خدايا ! بر ما شکیبایی بیار

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰

گنج حضور، پرویز شریعتی، برنامه ۷۵۷

چون در افتاد در گلوشان حَبَلِ دام  
دانه خوردن گشت بر جمله حرام

مرغ اندر دام دانه کی خورد؟  
دانه چون زهرست در دام، اُر چرد

مرغ غافل میخورد دانه ز دام  
همچو اندر دام دنیا، این عوام

باز مرغانِ خبیر هوشمند  
کرده اند از دانه خود را خشک بند

کاندرون دام، دانه زهر باست  
کور آن مرغی که در فخ دانه خواست

حَبَل: ریسمان

مولوی، مشنی، دفتر پنجم، ابیات ۱۴۱۰ الی ۱۴۱۴

خشکبند: باز داشتن، پرهیز کردن

خبیر: آگاه، دانا

زهربا: آش زهرناک، آش مسموم

کنج حضور، پرویز شبازی، بولنامه ۷۸۷

چون در افتاد در گل‌وشان حَبْلِ دام  
دانه خوردن گشت بر جمله حَرام

حَبْل: ریسمان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۱۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

مرغ اندر دام دانه کی خوَرد؟  
دانه چون زهرست در دام، اُر چَرد

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

مرغ غافل میخورد دانه ز دام  
همچو اnder دام دنیا، این عَوام

باز مرغانِ خبیرِ هوشمند  
کرده اند از دانه خود را خشک بند

خشک بند: باز داشتن، پرهیز کردن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۱۲ - ۴۱۱۳

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۷۵۷

کاندرون دام ، دانه زهر باست  
کور آن مرغی که در فخ دانه خواست

صاحب دام، ابلهان را سر بُرید  
و آن ظریفان را به مجلس ها کشید

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۱۵ - ۱۴۱۶

فَخ: دام

زهربا: آش زهرناک، آش مسموم

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

صاحبِ دام ، ابلهان را سر بُرید  
و آن ظریفان را به مجلس ها کشید

که از آنها گوشت می آید به کار  
وز ظریفان بانگ و ناله زیر و زار

پس کنیزک آمد از اشکاف در  
دید خاتون را بمrede زیر خر

گفت : ای خاتون احمق این چه بود ؟  
گر تو را استاد خود نقشی نمود

ظاهرش دیدی ، سرنش از تو نهان  
اوستا ناگشته پگشادی دکان ؟

مولوی، مشنوی، دفتر پنجم، آبیات ۱۴۱۵ الی ۱۴۱۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

که از آنها گوشت می آید به کار  
وز ظریفان بانگ و ناله زیر و زار

مولوی، مشتوى، دفتر پنجم، بيت ۱۳۱۶

گنج حضور، پرويز شهباذى، برنامه ۷۵۷

پس کنیزک آمد از اشکافِ در  
دید خاتون را بمرده زیرِ خر

گفت: ای خاتون احمق این چه بود؟  
گرتو را استاد خود نقشی نمود

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۱۷ - ۱۴۱۸

پرویز شهبازی

برنامه ۷۵۷

گنج حضور

گفت : من مضطربم و مجروح حال  
هست مُردار این زمان بر من حلال

هین به دستوری از این گندم خورم  
ای امین و پارسا و محترم

گفت: مفتی ضرورت هم تویی  
بی ضرورت گر خوری مجرم شوی

ور ضرورت هست، هم پرهیز بِه  
ور خوری، باری ضمان آن بده

مرغ بس در خود فرو رفت آن زمان  
توسنش سر بستد از جذبِ عنان

چون بخورد آن گندم ، اندر فَخ بماند  
چند او یاسین و الانعام خواند

ضمان: تعهد کردن، به عهده گرفتن

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۵۲۸ الی ۵۳۳

مُفتی: فتوا دهنده

فخ: دام

گنج حضور، پرویز شهبازی، برقاوه ۷۵۷

گفت : من مضطرب و مجروح حال  
هست مُردار این زمان بِر من حلال

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۲۸

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۷۵۷

هین به دستوری از این  
گندم خورم  
ای امین و پارسا و محترم

مولوی، مثنوی، دفترششم، بیت ۵۲۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

کفت: مفتی ضرورت ہم تویی

بی ضرورت کر خوری محروم شوی

مولوی، شوی، دفتر ششم، ص ۵۳۰

مفتی: فتوا دھنده

کنج حضور، پروپرٹی سہبازی، برنامہ ۷۵۷

ور ضرورت هست، هم پرهیز به  
ور خوری، باری ضمان آن بدۀ

ضمان: تعهد کردن، به عهده گرفتن

مولوی، مثنوی، دفترششم، بیت ۵۳۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

مرغ بس در خود فرو رفت آن زمان  
تو سنش سر بستد از جذب عنان

چون بخورد آن گندم ، اندر فَخ بماند  
چند او یاسین و الانعام خواند

فَخ: دام  
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۲ - ۵۳۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

نعمت از دنیا خورَد عاقل ، نه غَم  
جاهلان محروم مانده در نَدم

نَدم: پشیمانی

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۰۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

ای ز من دزدیده علمی ناتمام  
ننگت آید که بپرسی حالِ دام؟

هم بچیدی دانه مرغ از خرمنش  
هم نیفتادی رسن در گردنش

دانه کمتر خور، مکن چندین رفو  
چون گلوا خواندی بخوان لاتسرِ فوا

تا خوری دانه، نیفتی تو به دام  
این کند عِلم و قناعت، والسلام

۱۲۰۸، مشروی، دفتر پنجم، ابیات ۱۲۰۵ الی

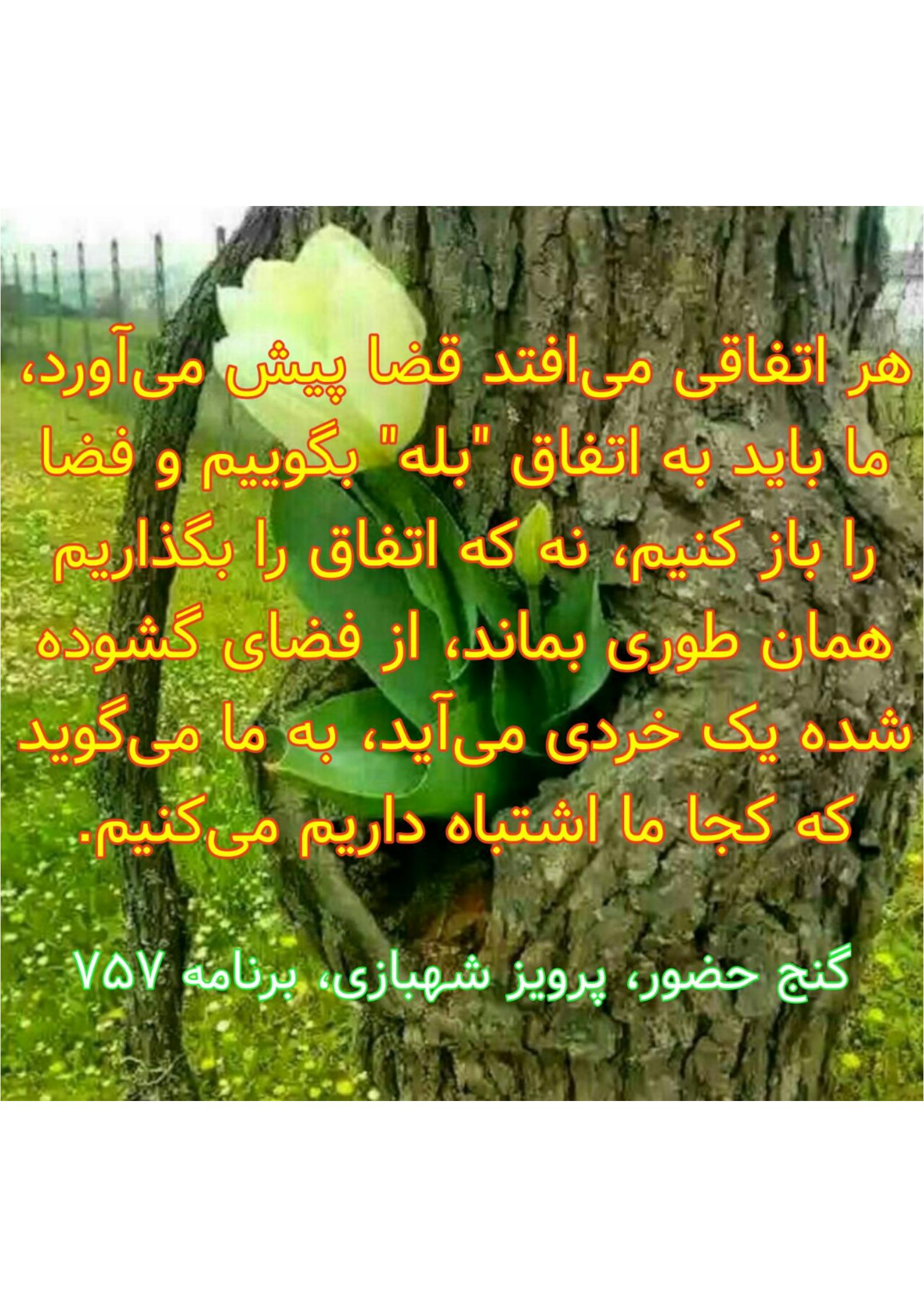
رفو: تعمیر کردن

نهج حضور، پرویز شعبازی، برنامه ۷۰۷

ای ز من در دیده علی ناتمام  
نگست آید که پرسی حال دام؟

مولوی، شوی، دفتر صحیم، میت ۱۴۰۵

کنج حضور، پروز شہزادی، برنامہ ۷۵۷



هر اتفاقی می‌افتد قضا پیش می‌آورد،  
ما باید به اتفاق "بله" بگوییم و فضا  
را باز کنیم، نه که اتفاق را بگذاریم  
همان طوری بماند، از فضای گشوده  
شده یک خردی می‌آید، به ما می‌گوید  
که کجا ما اشتباه داریم می‌کنیم.

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۷۵۷

تمام مصیبت‌ها را من ذهنی ایجاد می‌کند،  
من ذهنی دانش ندارد. اینها را در داستان  
خاتون و کنیزک به ما گفته که ما دانش  
محدود داریم، و متأسفانه دانش نداریم.

این بینایی و دانایی را از "او" باید بگیریم، که  
چون چسبیدیم به دانش مختصر ذهنی‌مان  
و این را رها نمی‌کنیم آن دانش را هم که ما  
به صورت ناطق امر قُل باید بدانیم و بگوییم  
گیرمان نمی‌آید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

مولانا می‌گوید که: امر قُل فقط به حضرت رسول نیست، بلکه به همه است.

وقتی که انسان‌ها به یکتایی زنده شدند، وقتی خدا مرکزشان شد، در این صورت امر قُل می‌آید برای همه، این فرمان برای همه انسان‌ها است، من ذهنی این موضوع را نمی‌شناسد، اما من که امتدادم را فرستادم و الان هم می‌گوییم بگو بله، پس بگو: بله دیگر !! .

ولی ما "بله" نمی‌گوییم، مقاومت و ستیزه می‌کنیم و درد می‌کشیم و به زندگی در من ذهنی ادامه می‌دهیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

وقتی انسان گوش می‌شود، گوش  
می‌دهد، تسلیم می‌شود، می‌گوید:  
نمی‌دانم و به قضا"قانون الهی" توجه  
می‌کند، و اجازه می‌دهد "کن فَیَکُون" کار  
کند، درونش گشوده می‌شود، یک جایی  
می‌رسد که من ذهنی اش از کار می‌افتد  
و آنجا ملاقات ما با خداست.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

## اتفاقات بد چی هستند؟

شما یک کمی تأمل کنید، اتفاقات بد آنها بی هستند که ما با چیزهایی هم هویت هستیم، آنها از دست مان می‌روند، اینها اتفاقات بد هستند، اگر شما هم هویت نشوید اتفاقات بد هم می‌افتد؟ نه نمی‌افتد که، شما می‌دانید چیزها به طور طبیعی عمری دارند از بین می‌روند، این بدن ما هم یک عمری دارد تا عمرش هست این را سالم نگه می‌داریم، ازش استفاده می‌کنیم، خردمندانه، بعد هم می‌دانیم متلاشی می‌شود، هر چیزی عمری دارد، پس با آن هم هویت نیستیم، ما هوشیارانه با انتخاب خودمان، با شناسایی خودمان جانب دام عشق می‌رویم، ولی می‌دانیم اگر نرویم او یک کاری خواهد کرد که ما برویم، و ما نمی‌خواهیم توی آن مقولات برویم، صحیح نیست.

شما امتحان کردید دیدید که خوب نیست زحمت دارد، درد دارد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

ما به عنوان من ذهنی نمی‌دانیم کی هستیم،  
اصلاً برای چی آمدیم؟ ما ناطق امرِ قُل  
هستیم،

اگر حواسمان را ندهیم به دیگران و روی  
خودمان باشد!! و مقصود از زندگی را بدانیم،  
او ما را می‌برد زنده می‌کند به خودش، ما  
متصل می‌شویم به فضای یکتایی، به آن عَدَن،  
پس از آن ناطق امرِ قُل می‌شویم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

اگر ما به خدا زنده نمی‌شویم به چه علتی است؟

به علت اینکه خیلی هم هویت شدگی داریم.

شما نیایید با ذهنتان خودتان را ارزیابی کنید بگویید که:  
این همه زحمت کشیدم، اصلا هم هویت شدگی ندارم، اگر

نمی‌داشتی این طور می‌شد، اگر نشده است،

اگر هنوز شاه از اسب پایین نیامده است، اگر هنوز به  
مرکز شما نیامده است، شما را در دل و جانش جا نداده  
است، شما هم هویت شدگی دارید.

بعضی‌ها درد حمل می‌کنند، و عجیب است که درد حمل  
می‌کنند درد هم ایجاد می‌کنند، به روی خودشان هم نمی‌آورند،  
انکار هم می‌کنند، با ایشان هم نمی‌شود حرف زد، برای اینکه  
خشمگین می‌شوند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

شما تا فضا را باز نکنید، دم او وارد وجود شما نمی شود .

ما تا زمانی که مقاومت می کنیم، قضاوت می کنیم، نمی شود .

پس یاد می گیریم که در مقابل هیچ اتفاقی مقاومت نکنیم .

این را هم می دانید که مقاومت در مقابل اتفاق یا وضعیت، شما را قربانی اتفاق یا وضعیت می کند . کار او کن فیکون است و موقوف علت‌هایی که ذهن می‌ترشد و می‌داند نیست .

پس موارد کاربردش اینست که شما عجله نمی‌کنید، پیش بینی

نمی‌کنید، نمی‌گویید چرا کار من در بیرون درست نمی شود،

شما روی خودتان کار می‌کنید و هیچ وقت

"مدانید که چونید، مدانید که چندید" .

با ذهنتان ندانید، چون کار او کن فیکون است .

کار را خرد زندگی و هزار جور برکتی که از آنور می‌آید، انجام

می‌دهد، موقوف علت‌هایی نیست که ذهن ما در بیرون نشان

می‌دهد .

**گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۷۵۷**

خدا میگوید: تو من هستی، تو مقصود من هستی،  
هر چه من خرد دارم میخواهم در اختیار تو قرار بدهم، تو امتداد  
منی، تو من هستی، تو جزء منی که شکوفا میشوی به من، و من  
امر قُل را، فرمان قُل را از طریق تو میخواهم اجرا کنم.  
ناطق امر قُل تویی، یعنی گوینده و بیان کننده فرمان قُل یعنی بگو  
که من در قرآن گفتم، توی انسان هستی.  
گر دگری نداند؛ دگری همیشه من ذهنی است اگر من ذهنی این  
موضوع را نمیشناسد که من ذهنی تو نمیشناسد، من های ذهنی  
دیگر هم نمیشناسند.

چون تو منی، از آنجا که تو من هستی و من هم تو هستم، پس  
من که تو را میشناسم، تو هم باید مرا بشناسی،  
آیا ما خدا را میشناسیم؟

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

اتفاقات برای خوشبختی یا بدبختی ما  
نمی‌افتد، اتفاقات به وسیله‌ی قضا،  
قانون الهی برای ما طرح می‌شوند،  
هر لحظه بهترین اتفاق برای بیداری ما  
از خواب ذهن می‌افتد و ما باید فضای را  
باز کنیم بدون سوال، قبل از رفتن به  
ذهن، قبل از قضاوت، اتفاق را بپذیریم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

انسانی که از من ذهنی زاده  
می‌شود، این انسان نهایت ندارد،  
حضور ما و ریشه‌داری ما روز به  
روز زیادتر می‌شود، شما به حضور  
رسیدن یا زنده شدن به خدا را یک  
تحول تمام شده ندانید، ما روز به  
روز عمیق‌تر می‌شویم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

خداوند به انسان می‌گوید: تو ناطقِ "امرِ قُل" هستی و من می‌خواهم خودم را از طریق تو بیان کنم، اگر از مقاومت و قضاوت دست برداری و تسليم باشی، تو را به سمت خود هدایت می‌کنم و با من یکی خواهی شد، پس اراده‌ی خدا بر این است که خود را به تمامی در وجود انسان جلوه دهد و برکات بیاندازه‌اش را به واسطه‌ی انسان‌ها در جهان بیرون اظهار کند، آن زمان ما به انسانی راستین تبدیل می‌شویم، چون به فضای یکتاپی وصل هستیم و خود را از "من ذهنی" و اعتبارات دروغین اش جدا کرده‌ایم، اتصال به خداوند هیچ گاه پایانی نخواهد داشت، "امرِ قُل" که در قرآن آمده است فقط خطاب به حضرت رسول (ص) نیست و در واقع برای همه انسان‌هاست.

**گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۷۵۷**

انصتوا یعنی ذهنت را خاموش کن، حواست را به خودت بده و امیدوار باش که حتماً به او وصل خواهی شد، وصل که شدی دیگر نترس، اما تا زمانی که در ذهن هستی به او وصل نخواهی شد، هر لحظه که اتفاقی می‌افتد، وظیفه‌ی ما گشودن فضاست، شما فقط فضا را باز می‌کنید و می‌روید جلو تا هر لحظه خرد زندگی از فضای باز شده به فکر و عمل شما جاری شود و راه حل به شما برسد، اگر مقاومت کنی و منقبض شوی، بی‌عقلی من ذهنی می‌آید، اگر فضاغشایی کنی خرد خدایی می‌آید.

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۷۵۷

## سایه‌یی و عاشقی بر آفتاب شمس آید، سایه لا گردد شتاب

مولوی، مشنی، دفترسوم، بیت ۳۶۲۳

زمانی که ما در من ذهنی هستیم مثل یک سایه هستیم ،  
چون دائم مقاومت می‌کنیم و سایه درست می‌کنیم، ولی دنبال  
خورشید می‌گردیم و عاشق آفتاب هستیم، وقتی خورشید  
درون ما تابان بشود در اثر تسلیم و فضاغشایی مداوم ،  
سایه که من ذهنی ماست نیست می‌شود ، لا می‌شود و چیزی  
از من ذهنی باقی نمی‌ماند ، باید لحظه به لحظه تسلیم را  
تمرین کنیم ، که با تسلیم مداوم "خدا" وارد زندگی ما می‌شود  
و من ذهنی که سایه هست "لا" می‌شود و از بین می‌رود،  
باید مراقب و ناظر ذهن‌مان باشیم ، چون ذهن دائم در  
کمین است تا از هر راهی وارد بشود و سایه بیندازد و جلوی  
تابش خورشید درون‌مان را بگیرد.

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۷۵۷

ابتلا به معنای امتحان و گرفتار شدن به چیزی است، اما در واقع به **هم هویت شدگی** اشاره دارد، خداوند با امر "کن فیکون" ناگهان پرده می‌سازد و زمانی پرده را می‌سوزاند، انسان را با چیزی هم هویت می‌کند تا درد هشیارانه بکشد و چشم‌هایش به روی حقیقت باز شود، پایان این ماجرا برای ما با فهمی عمیق گره می‌خورد که من با این یکی هم هویت شده بودم و درد کشیدم، اکنون چرا با آن یکی نیز هم هویت شوم؟ در داستان خاتون و کنیزک توصیه شده از **رفو کردن** یعنی **جایگزین ساختن** بپرهیزید، چیزی اگر از دست رفته است بلافاصله چیزی دیگر به جای آن نگذارید و از تلاش برای برگشتن به شرایط قبل یا ایجاد شرایطی بهتر از گذشته دست بردارید، پس ابتلا یعنی خدا ما را با چیزی درگیر می‌کند تا ببیند این ما را بیدار می‌کند؟ دوباره با چیزی دیگر درگیر می‌کند، هم هویت می‌سازد و درد می‌دهد تا بیدار شویم، البته چنین روندی نباید عادت من ذهنی شود، **انسان برای تجربه کردن** دوباره و چندباره‌ی هم هویت شدن به جهان مادی پای نگذاشته، آن قدر تا مرگش فرا رسد، برای نجات یافتن کافی است از یکی دو هم

هویت شدگی بیدار شود.

**گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷**

هر چه این لحظه در نتیجه‌ی مقاومت صفر از خرد زندگی به فکر و عمل ما جریان می‌یابد عمل بیدار و نیک را شکل می‌دهد، تنها عمل نیک همان است که از من ذهنی نمی‌آید، آن چه از من ذهنی برآید مثلًا از خشم، طمع، حرص، خودنمایی، حسادت و بقیه‌ی هیجانات در عمل خود را نشان دهد نمی‌تواند نکو باشد، حتی اگر میلیون‌ها دلار مثلًا برای یک کار خیر هزینه کنیم، ظاهراً از پول خود خرج می‌کنیم و کاری نیک انجام می‌دهیم، مردم هم تایید می‌کنند، ولی از روی ریا هست و با رضایت قلبی نیست، در چنین اقدامی اثری از تسلیم و حضور نیست، با خود می‌گوییم بگذار مردم بفهمند من کیستم، من صاحب میلیون‌ها دلار پول هستم، من می‌توانم یک میلیون دلار کمک کنم، هر کسی نمی‌تواند، فقط من می‌توانم، ولی این کار نیک نیست و هیچ کمکی به شما نمی‌کند، هر چند مردم به وجود می‌آیند، اما شما بسته می‌مانید.

**گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷**

قدرشناسی و حقشناصی، از جنبه‌های اصلی قانون جبران است که با خشنودی و شکرگزاری ما در این لحظه، رعایت می‌شود، چون انسان می‌تواند به خرد زندگی (خداوند) دسترسی پیدا کند و زندگی خویش را به خرد کل بسپارد تا اداره‌اش کند، پس باید بسیار سپاسگزار باشد، دید ذهنی و جسمی نداشته باشد و فقط پول را نبیند و خود را با دیگری مقایسه نکند و نگوید: چرا خداوند به اندازه‌ای که به فلانی از نعمت هایش داده است به من نداده؟ این چیزهای مادی که مبنا نیست، انسان باید برای ذات انسان بودنش سپاسگزار باشد، این نشانه‌ی پختگی و دانایی هر فرد است.

گنج حضور، پرویز شهرمباری، برنامه ۷۵۷

شرابی که انسان را آزاد ساخته و از جنس جاودانگی می‌کند،  
شراب لایزالی نام دارد، اگر در برابر رویدادها فضا را گشوده  
نگه دارید آن فضای باز شده معادل شراب جاودانگی است، هر  
شرابی که از خواب ذهن بیدارتان کند و سبب شود هشیارانه  
هم هویت شدگی‌ها و دردها را شناسایی کنید و بیندازید شراب  
لایزالی است، انسان به تدریج از شراب لایزالی مست شده و  
مُمِیز می‌شود یعنی حق را از باطل می‌شناسد و تشخیص می‌دهد  
این فکری که می‌آید از خشم است، از من ذهنی است یا از  
طرف خداست، **مُمِیز شدن همان زنده شدن به حضور است.**  
وگرنه تشخیص ممکن نمی‌شد، انسان رنگها را می‌بیند چون به  
نور بی‌رنگ مجهز است، همچنین انسان چیزهای آفل که گذرا  
هستند، مثل پول، جسم و هر چه با فکر تجسم می‌شود را خواهد  
شناخت و از دل بستن به این‌ها دوری خواهد کرد، پس دل به  
چه می‌بندد؟ به آن چه آفل نیست،

به آگاهی همیشگی و لایزال جاری در این لحظه که خداست.

**گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۷۵۷**

## گنج حضور

پرویز  
شهربازی

می‌گویند فقط به پیغمبران وحی  
می‌شد، بله، ولی به شکلی متفاوت  
برای همه‌ی انسان‌ها امکان دریافت  
وحی وجود دارد، انسان در هر  
شرایط که باشد اگر فضاگشایی  
کند به او وحی می‌شود، البته وحی  
می‌تواند در قلب راه حلی برای یک  
مشکل باشد و از طرف خداوند  
برای آن که فضا را گشوده فرستاده  
شود، یک راه حل ساده و شگفت  
انگیز که نمی‌تواند بفهمد از کجا به  
او رسیده.

برنامه ۷۵۷

دم او جان دهدت رو ز نفخت بپذیر  
کار او گُن فیکون است نه موقوف علل

### مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۴۴

در بیت بالا که آمده ما را گوش کشان به سوی خودت ببرد و دل

جسمی ما را متلاشی کند، خودش را در مرکز ما قرار بدهد

این کار با تسلیم و در حالی که دم او یعنی خرد زندگی وارد چهار بعد

ما می‌شود، انجام می‌شود و این کار را هم ما نمی‌دانیم چطوری انجام

می‌شود، اسمش را گذاشته کن فیکون، کن فکان.

یعنی او می‌گوید " بشو و می‌شود" ، تغییر را " او" انجام می‌دهد،

زندگی (خداوند) انجام می‌دهد، ما نمی‌توانیم انجام بدھیم و ما نمی‌دانیم

که چطوری انجام می‌شود.

بنابراین دم او به ما جان می‌دهد. تو برو از آیه نفخت بپذیر. حالا آن

آیه را هم شما نمی‌خواهید بخوانید اشکالی ندارد. شما فقط این را

بدانید. تا فضا را باز نکنید، دم او وارد وجود شما نشود، نمی‌شود.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

لیک تو اشتاپ کم کن، صبر کن  
گرچه فرمودست که: "الإِنْسَانُ عَجُولٌ"

مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره ۱۷

می گوید که تو شتاب مکن و صبر کن. هر موقع دیدی  
عجله می کنی، بدان که ذهن است. هر موقع دیدی  
عجله می کنی، ثبات هشیاری و قوت آنوری قطع شده.  
"ای دهنده قوت و تمکین و ثبات"، ای کسی که در این  
لحظه مرا ثابت می کنی، سکون به من می دهی، علاوه  
بر اینکه ذهنم کار می کند، من به تو زنده هستم.  
و قوت، قوت غذای آنوری است. و به من قدرت  
فضاگشایی دادی، تمکین، پس من می خواهم از جنس  
تو بشوم. من شتاب نمی کنم.

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۷۵۷

قرآن کریم، سوره اسرا(۱۷)، آیه ۱۱

وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ ۝ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا  
و آدمی به دعا شری را می طلبد چنانکه گویی به دعا خیری را  
می جوید. و آدمی تا بوده شتابزده بوده است.

آدمی تا در ذهنش بوده شتابزده بوده و ما می خواهیم  
از ذهنمان خارج شویم. چون او آمده گوش ما را بگیرد،  
بکشد، و شما می دانید که بهترین را این است که  
گوش جانتان را به او بسپارید، و گفتیم گوش جان را با  
فضاگشایی به او می سپاریم.  
و گرنه گوش ما را می گیرد می کشد، تنبیه می شویم، درد  
می کشیم.

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۷۵۷

پروردگارا بر ما شکیبایی ببار، یعنی صبر بده، چطوری خدا به ما صبر می‌دهد؟ با فضایشایی، شما همیشه فضا را باز می‌کنید، فضای گشوده شده هم شما هستید و هم خداست و در این صورت پای تان را جای لغزنده نمی‌گذارید، یک جایی که نمی‌شود شما نلغزید، جایی است که حواس‌تان را می‌گذارید پیش یکی دیگر، در ذهن که ما حرکت می‌کنیم فوراً پایمان ممکن است بلغزد، یکی اش قانون جبران است، برای اینکه من ذهنی دائماً دنبال شکار اعتبارات مصنوعی است، بعضی مواقع اعتبارات مصنوعی به اصطلاح حاصل مادی ملموس به دست می‌دهد، ما اگر صد نفر را گول بزنیم که ما استاد هستیم، به حرف من گوش بدھید، ممکن است که این صد نفر اصلاً زندگی مادی ما را اداره کنند، آنها هم که نمی‌دانند ما استاد نیستیم، آیا آن شخص امتحان نخواهد شد؟ آیا آن شخص واقعاً شادی خدایی در جانش است؟ آن شخص هم آن صد نفر را بدبخت می‌کند و هم خودش را.

**گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷**

توجه کنید که ما تا به حال با ذهنمان به سمت خدا رفتیم، خودمان با چیزها هم هویت شدیم، جسم شدیم، جسم را هم گذاشتیم مرکزمان، و از آن طریق خدا را هم جسم فرض کردیم، و فکر کردیم که حالا یک جوری این جسم ما به سوی آن برود. این طرز تلقی و تجسمات ذهنی غلط است. این درست است، هر لحظه با تسلیم، ما هم می‌توانیم جان و روان خدایی را در خودمان تجربه کنیم، هر لحظه فاتحه‌خوان خدا باشیم، فاتحه‌خوان این نیست که شما بباید یک سوره قرآن را بخوانید، فاتحه‌خوان یعنی باز بشو، باز بشو، باز بشو، انسان جدید بشو، بگذار زندگیت شروع بشود.

فاتحه خوان یعنی همین شخص شما می‌توانید از این لحظه به بعد فضای درون را باز کنید و زندگی شما شروع بشود.

**گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷**

اگر شما مرتب شما فضا را باز کنید،  
از این فضای گشوده شده شرابِ  
جاودانگی وارد چهاربُعدِ شما می‌شود،  
هر شرابی که شما را از خوابِ ذهن  
بیدار کند و سبب شود که شما هم  
هویت شدگیها و دردها را شناسایی  
کنید بیندازید این شراب، شرابِ  
لایزالی است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

خوشا به حال انسانی که آگاهانه و  
بیدارگونه فکر و عمل می‌کند، یعنی  
در این لحظه تسلیم است، فضا  
را گشوده و خرد زندگی به فکر و  
عملش می‌ریزد این عمل، عمل  
نیک است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

هر موقع شما به کسی واکنش نشان  
می‌دهید، حواس‌تان را از خودتان  
برمی‌دارید و می‌گذارید روی یکی دیگر،  
دیگر شما وصل به خدا نخواهید شد، برای  
این‌که تا حواس‌تان به خودتان نباشد، "او"  
نمی‌تواند گوش‌کشان شما را ببرد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷



خدا می‌گوید: شما باید متواضع  
باشید، صفر باشید و بگذارید  
تا من به فکر و عملتان جاری  
شوم، اگر این کار را نکنید من  
نمی‌توانم شما را فوق فلک  
برسام، من نمی‌توانم حرفتان  
را بشنوم.

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۷۵۷

مردم شروع زندگی را به مراحل مختلف زندگی مادی خودشان حواله می‌کنند، می‌گویند مثلاً زن گرفتم یا شوهر کردم زندگیم شروع می‌شود، دیپلم گرفتم زندگیم شروع می‌شود، بچه دار شدم زندگیم شروع می‌شود، خانه بخرم بروم آنجا خانه‌ام بزرگ بشود، پنج تا اتاق خواب باشد آن موقع دیگر زندگی شروع شده است، بازنشسته بشویم دیگر کار نیست و می‌رویم مسافرت و گیف می‌کنیم زندگیمان شروع می‌شود. بعد هم می‌افتیم می‌میریم زندگیمان تمام می‌شود، اینطوری نیست.

گنج حضور، پرویز شهباذی، برنامه ۷۵۷

شاید مردم از شما نصیحت و راهنمایی بخواهند و ناگهان "من ذهنی" تان تحریک شود و تمایل به راهنمایی دادن پیدا کنید، آن زمان هشیار باشید، چون در حال ورود به فضای خطرناک ذهن هستید، اگر به ذهن بروید از خدا دور خواهید شد، نباید دیگری را نصیحت کنید و از اقدام برای تغییر دادن اطرافیان پرهیز داشته باشید، حتی ممکن است در جمعی حاضر باشید که عیب می‌جویند و غیبت می‌کنند، شما نباید مشارکت کنید، اگر یکی حرفی بزند و از آن حرف به خشم آید و عصبانی شوید، این نشانه‌ای از وجود یک اشکال در شماست، پس دیگران را ملامت نکنید و از تلاش برای تغییر دادن آن‌ها دست بردارید، بهتر است مورد خشم و عصبانیت را فقط در خودتان برطرف کنید.

**گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷**

با هبوط بود که انسان عشق را به جسم‌ها انداخت و مساوی فکر قرار گرفت، همه از جنس جسم و فکر شدیم و می‌دانید که جنس به سوی جنس می‌رود یعنی فکر کردیم جسم‌ها و چیزهای بیرونی خدا هستند و به ما زندگی می‌دهند و بی وقفه شروع کردیم به انباشتن آن‌ها... علاقه‌ی ما به سمت‌شان رفت، این علاقه مصنوعی بود و حقیقی نبود، پس علاقه به خدا را به سوی جسم‌ها بردیم، در حالی که انسان عاشق حق است و چیزهای بیرونی، فکرها و باورها از جنس حق نیستند، مولانا حق را این گونه تعریف می‌کند: حق آن است که اگر به آن زنده شوی و بیاید، حتی یک تار مو از هم هویت شدگی‌ها و چیزهایی که تاکنون آن‌ها را خدا می‌پنداشتی بر جای نمی‌ماند.

گنج حضور، پرویز شبازی، برنامه ۷۵۷

ما در مرکز خویش، هم هویت شدگی‌های بسیار داریم و آن‌ها همیشه درد به وجود می‌آورند، دردها نیز در مرکز ما جای گرفته‌اند یعنی دردهای روانی به علاوه‌ی هم هویت شدگی داریم، پس هر چه می‌بینیم یک اشکالی دارد، هر فکر و عملی که از ما می‌آید، یک اشکالی دارد، مثلاً ممکن است آلوده به کینه، رنجش و حسادت باشد، این دید "من ذهنی" ماست، الان هشیاری ما با همین دید معیوب و بیمار به جهان نگاه می‌کند، راه نجات در این است که چنین دید و نگاهی را کنار بگذاریم و دید خدایی را جایگزین کنیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

هیچ عبادتی مقام صبر را ندارد و تمام عبادات برای تبدیل کردن انسان از هوشیاری جسمی یا "من ذهنی" به هوشیاری حضور است، فایده‌ی عبادت جز این نیست و بهترین عبادت، عبادت در همین لحظه است، بدین صورت که رویداد فعلی را قانون قضا و قدر شکل داده است، شما فضا را در این لحظه باز کنید و صبر داشته باشید، از طرفی "کن فیکون" در حال عمل کردن است، خدا می‌گوید: " بشو، می‌شود" ، این "کن فیکون" در فضای باز شده، در وضعیت‌های شما و در شرایط جهان بیرون، تجلی می‌یابد، چنین عبادتی بالاترین درجه را دارد، پس باید لحظه به لحظه فضاغشایی کرد و صبر داشت، صبر کلید گشایش برای شماست، گشایش قفل معنوی و همچنین قفل های جهان مادی‌تان.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

استفاده انسان از این دنیا به صورت هم هویت شدگی جایز نیست، بلکه باید دانش حضور باشد، و دانش حضور، ترازو را رعایت کند یعنی انسان یک هماهنگی و توازنی داشته باشد در درونش، به طوری که از این جهان به صورت موزون استفاده کند، و این ترازو و موزونی و اینکه از چه چیزی چقدر باشد، از درون هوشیاری حضور می‌آید، و من ذهنی نمی‌تواند این را تنظیم کند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

بهترین جایی که این من ذهنی می‌تواند درد را بکارد و ایجاد کند رابطه‌هاست، رابطه، انسان تا زمانی که رابطه ندارد، شیطان یا من ذهنی این علف‌های هرز را نمی‌تواند بکارد، به محض اینکه یک رابطه‌ای ایجاد می‌شود، مثلاً دو نفر با هم ازدواج می‌کنند، آن وسط در آن رابطه بهترین جای کاشتن علف‌های هرز است.

شما می‌گویید این علف‌های هرز از کجا می‌آید؟ از این ذات من ذهنی، این من ذهنی می‌خواهد اوقات تلخی و درد ایجاد کند، بنابر این هر دو نفر متواضعانه باید مرتب این علف‌های هرز را بگشند، یک میهمان می‌آید، یک کسی می‌آید، پس از رفتن شان آدم شروع می‌کند به دعوا، یعنی هر کسی می‌آید یک چیزی می‌اندازد آنجا، شما باید مرتب این‌ها را بگنید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

عَوام، انسان هایی هستند که با جهان مادی "هم هویت" شده‌اند و درد می‌کشند، آن چنان زندگی توام با هم هویت شدگی و درد را عادی می‌شمارند، اما این وضع زندگی اصلاً عادی نیست، اگر در جمع خانواده دعوا، اوقات تلخی، بحث و یا جدل باشد عادی نیست، نبودن صلح و آرامش، خشمگین شدن، حسود بودن، روا نداشتن زندگی به خود و دیگران که عادی نیست، لزوماً عَوام یک آدم بی سعادت نیست، یکی شاید بی سعادت باشد، از مال دنیا هم بهره‌ای ندارد، ولی غافل نیست، یکی هم ممکن است تحصیلات عالیه در حد دکترا دارد، پول زیاد هم داشته باشد و از عَوام محسوب شود، **هر که زنده به هشیاری حضور نیست عَوام است،** لابد از مولانا هم چیزی نخوانده، برایش مهم نیست، او با "من ذهنی" زندگی می‌کند و برای خود و دیگران درد می‌سازد، این زندگی ایده‌آل اوست، فکر می‌کند زندگی را این گونه باید گذراند و طی کرد، او به دام گرفتار شده، در دام دانه می‌خورد، لذت حقیقی هیچ جایی در زندگی اش ندارد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

## ای ز من دزدیده علمی ناتمام ننگت آمد که بپرسی حال دام؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۰۵

ظاهراً از زبان کنیزک حرف می‌زند، ولی باطنان از زبان زندگی یا خدا حرف می‌زند. و این خطاب خدا به انسان است. و شما می‌دانید علم دزدیده شده از خدا همین علم ذهنی است، و بقیه‌اش را چرا نمی‌خواهید، خدا به شما می‌گوید که، یعنی به انسان می‌گوید که: این علم ناقص را که مال ذهن است و محدود است از من دزدیدی، و این ناتمام است به دردت نمی‌خورد، و با این علم ناتمام به ترتیبی که با این علم تو هم هویت شدی، یک عاری بوجود می‌آورد، که عار نمی‌گذارد که بقیه را از من بپرسی، تو می‌دانی دیگر چه کار باید بکنی، و ننگت می‌آید حتی به من که خدا هستم تعظیم کنی، و اجازه بدھی که من علم کاملم را که ترازو توی آن است یعنی حضور را، بینایی و دانایی حضور را به تو بدهم، و به شما بگویم که این دام، که دام را همان حیوان در نظر بگیرید یا تله، یعنی این جهان بطور کلی، بگذار من حال این دام را به تو من بگویم، تو با این نمی‌توانی شوختی کنی، و این طوری که تو هرچی پیش می‌آید هم هویت هستی، این تو را خواهد کشت.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

هر لحظه ما با چوگان حکم "قضا و قدر" حرکت می‌کنیم. و "او" نگهدارنده و ناظر ماست، که ما چکار می‌کنیم،

حالا وظیفه ما چیست واقعا؟

حالا که اینطور است یک نفر دائما دارد نگاه می‌کند و می‌زند، شما بهتر نیست که تسليم شوید و فضا را باز کنید؟ مقاومت نکنید؟ و بدانید که یکی دارد شما را هل می‌دهد به جلو، پشتتان هم هست؟ تا حالا فکر می‌کردید تنها هستید، و علل بیرونی این اتفاقات را به وجود می‌آورد.

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۷۵۷

قلم زندگی دائما می‌نویسد. قلم زندگی کیفیت زندگی ما را در این لحظه تعیین می‌کند، مقاومت بکنید یک جوری می‌شود.. نکنید یک جوری می‌شود، قضاوت کنید یک جوری می‌شود، این لحظه یک چیز آفل توجه شما را دارد می‌دزدد، و شما دارید می‌روید یک جوری می‌شود، اگر پرهیز هوشیارانه بکنید یک جوری می‌شود، یعنی همه‌اش بستگی به این دارد که آیا شما می‌خواهید فضا را باز کنید لحظه به لحظه؟ و حکم گُن فکان در مکان و لامکان شما کار کند هوشیارانه، یا نه؟  
بهترین کار این است که ما هوشیارانه این کار را با انتخاب خودمان انجام دهیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

شما تا فضا را باز نکنید، دم او وارد وجود شما نمی شود .

ما تا زمانی که مقاومت می کنیم، قضاوت می کنیم، نمی شود .

پس یاد می گیریم که در مقابل هیچ اتفاقی مقاومت نکنیم .

این را هم می دانید که مقاومت در مقابل اتفاق یا وضعیت، شما را قربانی اتفاق یا وضعیت می کند . کار او کن فیکون است و موقوف علت‌هایی که ذهن می‌ترشد و می‌داند نیست .

پس موارد کاربردش اینست که شما عجله نمی‌کنید، پیش بینی

نمی‌کنید، نمی‌گویید چرا کار من در بیرون درست نمی شود،

شما روی خودتان کار می‌کنید و هیچ وقت

"مدانید که چونید، مدانید که چندید" .

با ذهنتان ندانید، چون کار او کن فیکون است .

کار را خرد زندگی و هزار جور برکتی که از آنور می‌آید، انجام

می‌دهد، موقوف علت‌هایی نیست که ذهن ما در بیرون نشان

می‌دهد .

**گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۷۵۷**

سوء‌ظن به خودت ببر که من هم هویت شدگی دارم و درِ دیگ را خدا گذاشته دارد مرا می‌پزد و من تحمل می‌کنم، صبر می‌کنم، خوب می‌خواهم بجوشم. جوشیدن یعنی تحمل کردن که این درد را می‌کشم، درد هوشیارانه، شناختم که با این چیز، یا با این کس هم هویتم و می‌خواهم هویتم را بگنم، دارم می‌جوشم، درد هوشیارانه می‌کشم ولی صبر می‌کنم. برای اینکه خدا دارد مرا می‌پزد."پختن" یعنی بالغ شدن، "بالغ" شدن هم یک معنا دارد فقط،

بالغ شدن باید هوشیاری جسمی کم بشود، هوشیاری حضور زیاد بشود، یک جائی که هوشیاری جسمی و هوشیاری حضور پنجاه پنجاه هستند، داریم یواش یواش از مرز بلوغ رد می‌شویم، داریم بالغ می‌شویم، پخته می‌شویم، انسان پخته نمی‌پرد، تحمل می‌کند، فضا را باز می‌کند، فکر خلاق می‌کند، راه را پیدا می‌کند، ولی انسان نابالغ واکنش نشان می‌دهد، با من ذهنی عمل می‌کند.

پس شکایت نمی‌کنیم، قضاوت نمی‌کنیم، خشمگین نمی‌شویم، صبر می‌کنیم تا فضای گشوده شده کارش را انجام بدهد.

اگر کاملاً تسلیم باشیم ممکن است در عرض  
مدت کوتاهی ما هم هویت شدگی هایمان را  
بیندازیم.

اگر کسی واقعاً تسلیم باشد و فضایشایی  
کند، به تدریج فضای درون را باز می‌کند، لحظه  
به لحظه فضایشایی می‌کند می‌رود جلو،  
دیگر برنمی‌گردد، جلو می‌رود، یعنی شما به  
سوی خدا می‌روید، دیگر به من ذهنی هم  
برنمی‌گردید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۷۵۷

گنج حضور

پرویز شهبازی

## برنامه ۷۵۷



تسلیم یعنی پذیرش اتفاق این لحظه  
قبل از قضاوت و رفتن به ذهن، ما را که  
الان از جنس جسم هستیم از جنس  
هشیاری و از جنس خدا می‌کند، یا  
فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه .

برنامه ۷۰۷

در حالت تسليم به زندگی اجازه  
می دهیم که ما در هدایت کند.

گنج حضور

پروپر شعبازی

قانون جبران را ما به هزار  
گونه با تحریکات من  
ذهنی زیر پا می‌گذاریم.

گنج حضور، پرویز شهریازی  
 برنامه ۷۵۷

هر ادعایی، ادعادر مقابل  
خواست.

کنج حضور، پرویز شهبازی،  
برنامه ۷۵۷



برنامه ۷۵۷

گنج حضور

پرویز  
شببازی

همهی ما وقتی در ذهن هستیم یاوه‌گو هستیم، همه‌اش گفتگوی ذهنی داریم و گفتگوی ذهنی ما را تسخیر کرده است.